

word:	definition:	Example 1:
Abandon ترک کردن - رها کردن	desert; leave without planning to come back; quit ترک کردن ، ترک کردن بدون قصد بازگشت ، دست کشیدن از	When Roy abandoned his family, the police went looking for him. وقتی " روی " خانواده اش را ترک کرد پلیس به جستجویش پرداخت.
Keen تیز - زیرک	sharp; eager; intense; sensitive تیز ، مشتاق ، شدید ، حساس	The butcher's keen knife cut through the meat. چاقوی تیز قصاب گوشت را قطعه قطعه کرد
Jealous حسود	afraid that the one you love might prefer someone else; wanting what someone else has هراسان از اینکه شخصی را که دوست دارید ممکن است دیگری را ترجیح دهد ، خواستن آنچه شخص دیگری دارد ، حسود	A detective was hired by the jealous widow to find the boyfriend who had abandoned her. بیوه زن حسود کاراگاهی را استخدام کرد تا دوستش را که از او جدا شده بود پیدا کند
Tact تدبیر	ability to say the right thing توانایی گفتن سخن مناسب ، تدبیر ، کیاست	My aunt never hurts anyone's feelings because she always uses tact. خاله ام هرگز احساسات کسی را جریحه دار نمی کند چون که او همیشه باتدبیر است
Oath قسم - سوگند خوردن	a promise that something is true; a curse سوگند به اینکه چیزی درست است ، دشنام ، سوگند	The President will take the oath of office tomorrow. فردا رئیس جمهور سوگند اداری می خورد
Vacant خالی	empty; not filled خالی ، پر نشده	Someone is planning to build a house on that vacant lot. کسی قصد دارد روی آن قطعه زمین خالی خانه بسازد
Hardship بی نواپی	something that is hard to bear; difficulty سختی ، دشواری	The fighter had to face many hardships before he became champion. جنگجو پیش از آنکه قهرمان شود مجبور بود با سختی زیادی مواجه شود
Gallant شجاع	brave; showing respect for women شجاع ، کسی که برای خانم ها احترام نشان می دهد ، زن نواز	The pilot swore a gallant oath to save his buddy. خلبان سوگند دلیرانه یاد کرد دوستش را نجات دهد
Data اطلاعات - داده ها	facts; information حقایق ، اطلاعات	The data about the bank robbery were given to the F. I. شواهد مربوط به سرقت بانک به اف. بی. آی. داده شد

Unaccustomed	غیرعادی	not used to something	به چیزی عادت نداشتن ، نامانوس	Coming from Alaska, Claude was unaccustomed to Florida's heat.	چون کلود اهل آلاسکا بود به گرمای فلوریدا عادت نداشت
Bachelor	مرد مجرد	a man who has not married	مردی که ازدواج نکرده است ، مجرد	My brother took an oath to remain a bachelor.	برادرم قسم خورد که مجرد باقی بماند
Qualify	واجد شرایط شدن	become fit; show that you are able	صلاحیت داشتن ، واجد شرایط بودن	I am trying to qualify for the job which is now vacant.	سعی می کنم برای شغلی که در حال حاضر بلاتصدی است واجد شرایط بشوم